

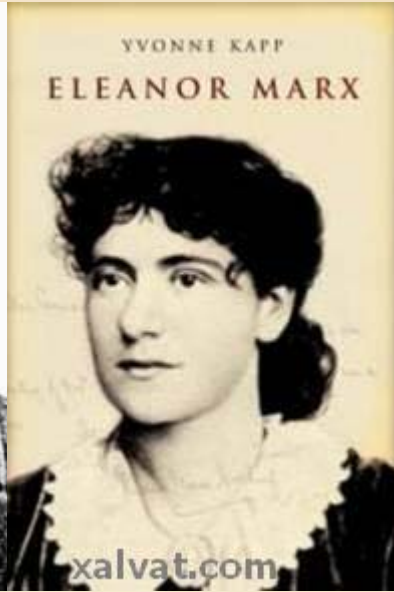
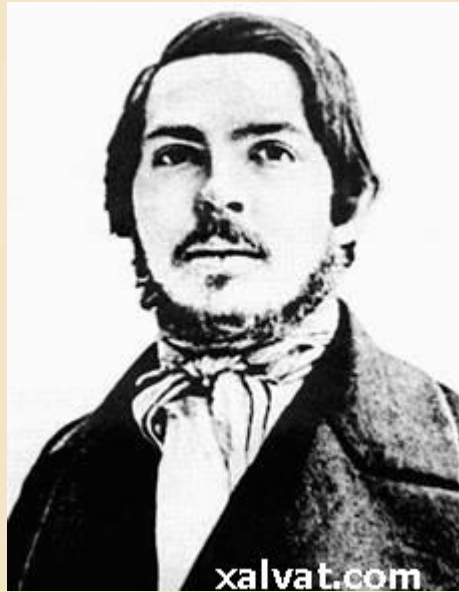


۳۱۸



اله آنور مارکس (برگردان : شاهین [فریدون ایل بیگی]) :

فریدریش انگلس



عصر عمل

xalvat.com





فریدرش انگلس

نوشته : اله آنور مارکس Eleanor Marx ترجمه از : شاهین

xalvat.com

در ۲۸ نوامبر ۱۸۹۰ء فریدرش انگلس به ۷۰ سالگی خواهد رسید . این سالگردیست که سوسیالیستهای سرتاسر جهان آنرا جشن میگیرند . باین مناسبت ، دوستم رگس و ویکتور ادلر از من خواسته است که مطلب کوتاهی درباره رهبر معروف حزب سوسیالیست برای خوانندگان (Sozialdemokratische Monatsschrift) بنویسم .

برای انجام تلاشی اینچنین دشوار ، شرایط بسیاری لازم است . از میان آنها شرایط لازم ، من فقط این شرط را ابراهستم : از بدو تولدم با انگلس آشنائی داشته ام . این سؤال بجای خود باقیست که آیا یک دوست و آشنائی طولانی ، شرط مساعدی برای شناخت یک فرد بشمار میرود . آدم چه کسی را بهتر از خودش می شناسد ؟ برای نوشتن تاریخچه زندگی مارکس و انگلس - زیرا که زندگی و آثار این دو مرد چنان بهم جوش خورده اند که جدا کردن آنها امری ناممکن است - ، باید تاریخ تکامل سوسیالیسم " از سوسیالیسم تخیلی تا سوسیالیسم علمی " را مد نظر گرفت و برآن ، تاریخ تمامی جنبش کارگری ، از قریب نیم قرن به اینطرف ، را اضافه کرد . در واقع ، این دو مرد ، به ایسین اکفا ، نکردند که بعنوان رهبران فکری ، تئوریسین ها ، فیلسوفانی منزوی و برکار از زندگی کارگر باقی بمانند ؛ آنها همواره در صف اول مبارزه جای میگرفتند و بعنوان سربازان این انقلابی انجام وظیفه میکردند که خود ستاد فرماندهی آنرا تشکیل میدادند . فقط یک مرد میتواند این تاریخ را بنویسد (۱) : امید داریم که هنوز به نوشتن آن توفیق خواهد یافت .

زندگی انگلس اکنون چنان شناخته شده است که چند یادداشت کوتاه چیز نارسائس بنظر خواهد رسید . اما در مورد کارهای ادبی یا علمی اش ، این فقدان تواضع از جانب من خواهد بود که سعی کنم آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهم ؛ وانگهی این آثار در سطح جهانی ، شناخته شده میباشند . فقط کافی خواهد بود که یک تابلوی کلی بدست دهم ، من سعی خواهم کرد که طرحی از او و شیوه زیست او را ترسیم کنم و فکرمیکم که در این راه



۱۲۹

نامطبوع واقع نشوم — بگذریم از کسانیکه از فاسد شدن توسط "پرستش آمریت" (۲) ، وحشتی توصیف ناپذیر دارند . اما من فکر میکنم که برای همه ما — که از قبل آثار انگلس زندگی میکنیم — ، زندگی میخواند بعنوان یک سرمشقی و پشت گرمی بشمار رود . فردریک انگلس در ۲۸ نوامبر ۱۸۲۰ در "بارمن" تولد یافت . پدرش کارخانه دار بود (نباید فراموش کرد که در این زمان ، شهرهای حوالی رود رین از نظر اقتصادی روتمندتر از سایر نقاط آلمان بشمار میرفت) . خانواده اش بسیار مورد توجه قرار داشت . از همان کودکی به محیط خود شباهتی نداشت . فردریک برای خانواده اش بصورت یک "ارک وحشی کوچولو" درآمد بود . خانواده اش ، حتی الان ، متوجه نشده اند که این ارک کوچولو ، در واقع یک "قو" بوده است . این بشاشیت و شادایی را از مادرش به ارث برده بود .

او تحصیلاتش را در "بارمن" آغاز کرد و در "البرفیلد" به انجام رساند . قصد او بر این بود که مطالعات خود را در دانشگاه نیال کند ، ولی کراهت و نفرت او از تحصیل و همچنین رسیدگی با مورخانواده اش او را مجبور کرد که این نقشه را رها کند . یکسال پس از اتمام تحصیل و گذراندن امتحان نهایی ، در یک موسسه تجاری در "بارمن" استخدام شد ؛ و بعد برای مدت یکسال بعنوان د اوظب در برلین بخد مت سرپازی رفت . در سال ۱۸۴۲ انگلس به منچستر انگلیس ، برای کار در موسسه ای که پدرش در آن دارای سهم بود ، فرستاده شد . دو سال در اینجا باقی ماند ، بدون مبالغه باید اهمیت این دو سالی را یاد آور شد که او در صنایع بزرگ ، در کشور کلاسیک سرمایه داری ، بسربرد داشت . و این امر میتواند در آشنایی با خصایص این مرد ، سود مند افتد ؛ درحینش که برای تهیه اثرش — در زمینه "موقعیت طبقه زحمتکش در انگلستان" — ، مواد لازم را جمع آوری و فراهم میکرد ، در همین حال ، در جنبش chartiste فعالانه شرکت داشت و بطور منظم با Northern Star ویا New moral World (۳) همکاری مینمود .

انگلس در سال ۱۸۴۴ به آلمان برگشت ، و در مسراره خود در یاریس برای اولین بار با مردی برخورد کرد که از مدتها قبل با او مکاتبه داشت ، باکس که میبایست بصورت دوست سرنامبر زندگی درآید ؛ کارل مارکس . اولین نتیجه این برخورد ، انتشار اثر مشترک "خانواده مقدس" (۴) بود و همچنین آغاز اثر دیگری که بعد ها در بروکسل خاتمه پذیرفت و در "ارکس در" انتقاد "خود" (۵) ، و انگلس در "فوترباخ" خویش ، از سرگذشت آن با ما سخن



۱۳۰

میرانند : " نسخه دستنویس، دو جلد قطور با قطع بزرگ بود که مدتهای طولانی در رنز و ناشری در " وستفالی " باقی ماند و بود، و بالاخره با ما خبر رسید که اوضاع واحوال اجسازه انتشارش را نمیدهد. مانسخت دستنویس را به انتقال چونده مونسها بازگذاشتیم، بویژه اینکه به هدف اصلی خود : تفاهم از خویشتن خویش، رسید و بودیم (-Selbstv

erständig) "

در همین سال، انگلس، " موقعیت طبقه زحمتکش در انگلس " (۱) نوشت و کارگران انگلیسی هنوز فکر میکنند که این اثر تاریکیها نوشته شده در حالیکه چند سال است که ترجمه انگلیسی آن انتشار یافته است. انگلس در این ایام، تحقیقات مختلف، چند مقاله و غیره نوشت (انگلس از پاریس به بارمن برگشت، ولی فقط مدت کوتاهی در اینجا باقی ماند) .

در سال ۱۸۴۵ بدنیال مارکس به بروکسل رفت، و در همین جا بود که کار مشترکشان بطور واقعی آغاز شد. مقداری کاری که در این وقت بیرون میدادند، بسیار قابل ملاحظه است. آنها اجتماعی از کارگران آلمانی را - که گاهی بسیار مهم بشمار میرود - بوجود آوردند و در فرقه عادلها (۲) - که بعداً فرقه معروف کمونیستها شد، و بدترانترناسیونال را در رورن خود داشت - وارد شدند. مارکس در بروکسل، و انگلس در پاریس، در سال ۱۸۴۷، تئوریمینهای فرقه کمونیستها بشمار میرفتند. در تابستان همین سال بود که اولی - کنگره فرقه در لندن تشکیل یافت. انگلس بعنوان نماینده اعضای پاریس، در آن شرکت نمود. دومین کنگره، در اکتوبر همین سال، با شرکت مارکس تشکیل شد. اثری که در نتیجه آن بوجود آمد، امروزه برای همه آشناست : مانیفست حزب کمونیست.

از لندن در دو دست به کلن رفتند تا فعالیتهای عملی خود را هر چه بیشتر گسترش دهند. گزارش این فعالیتها در Neue rheinische Zeitung و نیز در محاكمة کمونیستهای کلن ثبت شده است (۸).

ضرورت زمان و اخراج مارکس، در دو دست را برای مدتی طولانی از هم جدا کرد. مارکس به پاریس و انگلس به پالاتینات میروند؛ و هر دو در قیام بادن شرکت میکنند. انگلس در سه نبرد شرکت میجوید، و همه کسانی که او را در میدان نبرد دیده اند، از خون سردی فوق العاده او و تحقیق مطلقش در مقابل هر نوع خطر، داستانها تعریف میکنند.

انگلس در Neue rheinische Zeitung مطلبی در زمینه شورش بادن چاپ میکند. وقتی همه امیدها بر باد رفت، او یکی از آخرین افرادی بود که بطرف سویس برآه افتاد و از اینجا بطرف لندن حرکت کرد. به جائیکه مارکس نیز پس از اخراجش از پاریس به آن روی آورد و بود.



۱۳۱ xalvat.com

در این وقت در زندگی انگلس مرحله جدیدی آغاز شد . نظر براینکه در این لحظه هرگونه فعالیت سیاسی بصورت غیرممکن در آمد . بود ، مارکس در لندن مستقر شد و انگلس ، در یک کارخانه پنبه در منچستر که پدرش در آن سهم داشت - بعنوان کارمند استخدام گردید . اودت بیست سال محکوم به کار اجباری اداره جاتی شد و مدت بیست سال در دوست و جز در فرصتهائی اشتغالی ، امکان نیافتند که از توبه و رهم جمع شوند . با اینهمه ، روابطشان هیچگاه قطع نگردید . یکی از اولین خاطره های من ، رسیدن نامه از منچستر میباشد . در دوست تقریباً هر روز برای هم نامه می نوشتند ، و هنوز بسیار دارم که مور (Kōnig) - در خانه پدرم را باین نام میخواندیم - در هنگام خواندن نامه های انگلس ، این نامه ها را چنان میخواند که گویی نویسنده اش در آنجا حاضر بود : " اصلاً اینطور نیست " ، یا " حق با توست " ، و غیره . ولی چیزی که بهتزاز همه بیاد ماند ، است ، شیوه خندیدن میور در هنگام خواندن نامه های انگلس میباشد ، او چنان بشدت می خندید که اشک از چهره اش جاری میشد . انگلس ، در منچستر منزوی نبود . ولف ، این " پیشکسوت شجاع ، وفادار ، شریف " - کسیکه اولین جلد سرمایه به او اهدا شد ، بود و ما او را در خانه " گرگ " مینامیدیم - در آنجا بود (۹) ؛ کسان دیگری که در این شهر اقامت داشتند و بعد ها بصورت دوستان فد اکاریدرم و انگلس درآمدند عبارت بودند از سام مور (Sam Morre) (کسه بهرام شوهرم ، سرمایه رابه انگلیسی ترجمه کرد) و پروفیسور شورلمر (Schorlemmer) یکی از مشهورترین شیعیست های این دوره . ولی اگر بخواهیم بطور تجربی به این دوست (مارکس و انگلس م) نگاه کنیم ، بابتصور در آوردن آن بیست سالی که یک چنین مردی (انگلس م) گذراند ، است ، در چاروحشت خواهیم شد . ولی با اینهمه ، انگلس هیچگاه از این وضع شکوه سرنداد! برعکس ، او وظیفه خود را با خوشروئی و متانت بانجام میرساند ، بشحوبکگویی به اداره رفتن و به پشت میز نشستن مطبوع ترین چیزها نیست که در جهان وجود دارد . من با انگلس بودم و وقتی که این کار اجباری پایان یافت ، و در این وقت بود که فهمیدم در اینهمه سالها بر او چه گذشته بود . هیچگاه این فریاد پیروزی او را زیاد نخواهم برد : " امروز ، آخرین روز است ! " . صبح وقتی که کفتنهاش را پوشید ، قبل از اینکه برای آخرین بار راه اداره را در پیش بگیرد ، این فریاد از گویش خارج شد ، بود . چند ساعت بعد ، ماجلود ربه انتقالارش نشسته بود بسم او را دیدیم که از میان مزرعه کوچکی که در مقابل خانه اش قرار داشت عبور میکرد . اعضای راه رهاوتگان میداد ، آواز میخواند و چهره اش از نشاط می درخشید . عصر ، جشنی

۱۳۲

به شامیانی برگردارند . ماهمه خوشحال بودیم . الان وقتیکه به آن فکر میکنم ، اشک در چشماتم جمع میشود .

در ۱۸۷۰ء انگلس به لندن می آید و بلافاصله سهم خود را در کار عظیم انترناسیونال برعهده میگیرد . او عضو شورای کل بعنوان رابط با بلژیک - بعد ها همچنین رابط با اسپانیا و ایتالیا - بود . فعالیت ادبی انگلس بشوخیارن العاده ای گوناگون و متعدد بود . مقالات ، جزوات و غیره در بین سالهای ۱۸۸۰ - ۱۸۷۰ بطور مداوم نگارش می یافت ولی مهمترین اثر او گرونی علم بوسیله آقای اوچن در پرینک (۱۰) بود که در سال ۱۸۷۸ انتشار یافت .

همچنین بیفایده است که از تاثیر و اهمیت این اثر که بمثابة سرمایه (انگلس) است حرفی بعیان آید .

در طی ده سال بعدی ، انگلس هر روز بنزد پدرم می آمد ؛ غالباً در تغری با هم بگسردش می رفتند ؛ و باقی اوقات در خانه میماندند و در اتاق پدرم پائین و بالا میرفتند . هر یک طرف ، در لخواه خود را داشت ، و هر یک در طرف مخصوص بخود ، در کف اتاق ، جای پای مخصوص بخود را بر جا میگذاشت . آنها در باره خیلی از چیزهایی صحبت میکردند که فلسفه بسیاری از آنها حتی خوابش را نمی بیند ؛ و همچنین غالب اوقات سکوت اختیار میکردند و در سکوت ، در مقابل هم به قدم زدن ادامه میدادند . یا هر یک از چیزی حرف میزد که در آن لحظه بیشتر فکرش را بخود مشغول میداشت تا جاییکه قاه قاه بخند یسدن می افتادند و اعتراف میکردند که در طی نیم ساعت گذشته ، هر یک در باره چیزهای متفاوتی صحبت کرده اند .

در این دوره چقدر چیزها میشد برای هم تعریف کرد ! انترناسیونال ، کمون ، ماهیانی که خانه ما بیک پناهگاه شباهت داشت که قدم هرینا هندی ای گرامی شمرده میشد ! در سال ۱۸۸۱ مادرم فوت میکند و پدرم که شیرازه سلامتی اش از هم گسیخته شده بود ، چند وقت از انگلستان بدور می افتد ، و در سال ۱۸۸۳ وفات می یابد .

کاری را که انگلس از این تاریخ بی بعد انجام داد همه از آن اطلاع دارند . او قسمت اعظم وقتش را وقف انتشار آثار پدرم ، تصحیح چاپهای جدید و ترجمه های سرمایه نمود . ماست . این در حد من نیست که در باره این کار یا این کارهای بدیع ، بحث کنم . فقط کماتیکه انگلس را شناخته اند می توانند ارج و اهمیت کاری را که او هر روز تحویل میداد ، مسسورد ارزیابی قرار دهند . ایتالیائی ها ، اسپانیائی ها ، هلندی ها ، دانمارکی ها ، رومانی ها (انگلس بشوخیارن انگیزی زبان این ملتها را تکلم میکرد) ، بدون اینکه از انگلیسیها



۱۳۳

فرانسویها و آلمانیها حرفی بزنیم ، همه بخانه اثر برای طلب راهنمایی و حمایت ، روی آور میشدند .

برای حل مشکلات متعدد ما ... مائی که در تارکستان های پروردگاران : خلق ، کسار میکردیم ، به خانه انگلس پناه میبردیم . و هیچگاه دست خالی از آنجا بر نمیگشتیم . در این سالهای اخیر ، وقتی که همه این کارها بر عهد ، اثر می گذاشت ، بیش از ظرفیت یک زوجین آدم معمولی بود . انگلس هنوز کارهای بسیاری میتواند برای ما انجام دهد ، و انجام خواهد داد .

اینها فقط چند طرح بسود از زندگی او ، به تمبیر دیگر ، اسکتی است از این مور - ونه خوب او .

برای زندگی بخشیدن به این اسکت ، به تمامی نارسائی خود واقف و شاید انجام این امر ، از دسترس توانائی هر یک از ما ، بدور باشد . ما هنوز خیلی به او نزدیک هستیم که قادر شویم بخوبی او را مشاهده کنیم . انگلس ، ۷ سال دارد ، ولی هفتاد ساله بنظر نمیبرد . جسدش هنوز همانند جوان است که روحش . او شش یا قدش را با چنان سبکبالی حمل میکند که گمان نمیبرد . قدش چنان دراز باشد . ریشش که اکنون خاکستری شده است ، گویی از هر طرف پایه گریز است . موهایش خرمائی رنگ است ، بدون یک تار موی سفید ؛ اقل اینکه یک کاوش دقیق ، امکان چنین کشفی را بدست ندهد . از شکل ظاهر جوانش که بگذریم ، او هنوز جوان تر از آنیست که بنظر میرسد . او جوانتر پسند فردیست که من تاکنون شناخته ام . و تا آنجا که بخاطر ارم از بیست سال پیش با این طرف پیر شده است .

من با او در سال ۱۸۶۹ به ایرلند (و چون در این ایام میخواست که تاریخ ایرلند ، این " نیویوه ملتها " (۱۱) را بنویسد ، دیدن این کشور به همراه او بنحو خاصی جالب بود) و بعد در سال ۱۸۸۸ به امریکا سفر کرده ام . در سال ۱۸۶۹ و همچنین در سال ۱۸۸۸ ، او روح هر محفلی بود که در آن قدم میگذاشت .

در کاره اقیانوس اطلس ، در City of Berlin یا City of New York در هر وقت و هر زمان ، او برای گردش کردن و نوشیدن یک گیلاس " لاگزر (Lager) آمادگی داشت .

دلم میخواهد بروی یک جنبه از خصوصیات پدرم - که از آن انگلس نیز بشمار میرود - ، تکیه کنم و اصرار کنم بیشتر از این بابت است که این جنبه ، کمترین باطور ناجوری شناخته شده است . هواره کوشید ، اندک پدرم را همچون نوعی ژوینتر و قبح و نیشسته از



xalvat.com

۱۳۴

معرفی کنند۔ کہ درہمہ حال آماہ ہ است رعہ وتمدنہنہ راجہ بطرف دستان وچہ بطرف دشمنانہنہ سرابیرکند ۔ ولی کسی کہ فقط یکبارہ چشمان تشنگ قہوہ ای رنگن۔ ایمن چشمان نافذہ آنچنان مہریان ہ آنچنان سرشار ازخوش خلقی ونیکی۔ را دید ہ بانسد ، کسی کہ خند ہ واگیرد ارش رانشیدہ ہ بانسد ، جنین کسی خوب مید اند کہ ژوپیتوریشخند کنند و سرد مزاج ، کلا ساختہ ویرداختہ تخیل مہیابند ۔ ہمین امر ، درمورد انگلس نیز صادق است ۔ معمولا اورافرادی مستبدہ مطلق العنان ، ناقذی گزند ہ ونیش زن معرفتی میکنند ۔ اینطورنیست ۔ شاید ہیچگاہ فردی تااین حد مہریان نسبت بہ دیگران ، وپیش از او یارومساعدہمگان ، وجودنداشتہ است ۔ من نمیخواہم ازنیکی پایان ناپذیر او نسبت بہ جوانان دکری بعیان آورم ۔ ہرکشوری میتواند شواہد خود را دراین زمینہ عرضہ کند ۔ فقط بدکراین نکتہ اکتفا میکنم کہ بارہا اورا دیدہ ام کہ کارشخصی خسود راکتارگذاشتہ است کہ برای فلان جوان مفید واقع شدہ وخدمتی انجام دہد ۔ فقط یک چیزوجودد ارد کہ انگلس ہیچگاہ نہی بخشید : د وروٹی ۔

فردی کہ نسبت بخودش صادق نیست ، بدتراینکہ بہ حزب خود وفادارنمیباشد ، در نزد انگلس ہیچ نوع ترجیحی رانخواہد یافت ۔ این بنظراوہ گناہی نابخشود نیست ۔ انگلس ، گناہ دیگری نہی شناسد ۔ دلم میخواہد یک خط د پگراز خصوصیات اورانشان بدہم ۔ انگلس کہ دقیق ترین مرد روی زمین است ، کسی کہ بیش از ہر موجود دیگری احساس شدید مسئولیت میکند وویژہ د مقابل حزب ، مظہری از انضباط است ، بہیچوجہ من الوجوہ قشری مسلک نیست ۔ ہیچکس باندازہ او قادر نیست کہ ہمہ چیزا درک کند ہیچکس باندازہ او قادر نیست کہ ضعفہای کوچک مارا مورد عفو قرار دہد ۔

دانش او بنحوخارق العادہ ای جو رواجو رومتفاوت است ۔ ہیچ چیز برای او غریبہ نیست : تاریخ طبیعی ، شیمی ، گیاه شناسی ، فیزیک ، علم ہررسی زبانہا از نظر تاریخ ادبیات وقواعد زبان (روزنامہ " فیگارو " د رسالہ ۱۸۷۰ نوشت کہ او باتجمع بہ بیست زبان مقصود خود را بیان میکند) ، اقتصاد سیاسی ، Last not least (۱۲) ، تاکتیک نظامی ۔ در ۱۸۷۰ ، در زمان جنگ فرانسد و آلمان ، مقالات انگلس در نشریہ Pall Mall آلمان ، بسیار مورد توجہ قرار گرفت ، زیرا کہ او " نبرد سد ان " و نابودی ارتش فرانسد را پیش بینی کرد ہ بود ۔ پس از نگارش این مقالات بود کہ بہ لقب " ژنرال " ملقب شد ۔ و خواہرم اورا " ژنرال استاف " صد امیزد ۔ لقب ژنرال برای انگلس باقی ماند ، و او برای ما " ژنرال " بود ۔ امروز ، این لقب برای ما مفہوم وسیع تری دارد : انگلس ، ژنرال ارتش کارگری ماست ۔



۱۳۵

این نمونه دیگری از تکی و خوبی اوست : دکتر فوت (Foote)، ناشر - Freethi nker به یکسال زندان محکوم شد . شوهرم تعقیب قضیه را برعهده گرفت ، در موقعی که احدی حاضر نبود خود را قاطی این جریان کند . انگلس ، برای یاری دادن بدکتر اولینگ و دکتر فوت - که هرگز اورا ندیده بود و با او هیچ نقطه مشترکی نداشت - ، تعقیب درخشانی برزمینه کتاب یوحناینا برنظر سین ژان نوشتند و آنرا برای مجله Progress ، مجله دکتر فوت فرستاد !

باید از یک خصیصه دیگر انگلس - شاید مهمترین خصیصه اش - نیز تذکره بمان آورد : از بی نیازی او . وقتی که مارکس هنوز زنده بود ، انگلس عادت داشت که این عبارت را تکرار کند : " من ویلون دوم بودم ام و گمان میکنم که تا حدی استعداد خود را نتوانسان داده باشم ؛ بطرز تجیبی خوشحال بودم ام که ویولن اولی مانند مارکس در کنار خود داشته ام " . امروز که انگلس ، ارکستر رهبری میکند ، باندازه همان زمانی ساده و متواضع است که بقول خودش " ویلون دوم " بود . من مانند بسیاری دیگر ، این فرصت را داشته ام در باره دوستی ای که پدرم راه انگلس پیوند میداد - که مانند دوستی دامون و پیتی یاس بصورت تاریخی در آمده است - حرف بزنم ؛ ولی در خانمه این یادداشتها باید از دوستی دیگری یاد کنم که او در روابط خود با مارکس داشت که زندگی و کارهایش را به دو بخش تقسیم میکرد .

بدون صحبتی است که اونسبت بعد از او داشت ، وبعد صحبت اونسبت به هلن در مسوت (Helene Demuth) - که در چهارم نوامبر امسال (۱۸۹۰) وفات یافته بود و آرامگاه خانوادگی ما آرمیده است .

xalvat.com

انگلس بر سر قبر مادرم ، سخنان زیر را ایراد کرد ، است :

" دوستان من ! زن باعاطفه ای را که بگور خواهم سپرد ، در ۱۸۱۶ در " سالزودل " تولد یافته است . بلافاصله پس از تولد او ، پدرش ، بارون وستفالن ، بعنوان مشاور دولت (Regierungsrat) در " تره وس " برگزیده شد ؛ و در همینجا بود که با خانواده مارکس طرح دوستی ریخت . بچه ها باهم بزرگ شدند . این دو موجود غنی طبیعت ، همدیگر را درک کردند . وقتی که مارکس غایب از دانشگاه شد ، آینده شان بهم جوش خورد ، بود .

" از دوام شان در ۱۸۴۳ - پس از لغو Rheinische Zeitung که مارکس مدتی آنرا رهبری کرده بود - ، انجام شد . از این پس ، جنی مارکس (Jenny Marx) نه تنها در سرنوشت ، کارها و مبارزات شوهرش سهیم شد ، بلکه هوش و شور

۱۲۶

xalvat.com

وهیجان گرمی بخشش را بر آن اضافه کرد .

زوج جوان بعنوان تبعید اختیاری به پاریس روگردند که کمی بعد ، به تبعید اجباری تبدیل گردید . حکومت پروس تا آنجا مارکس را تعقیب کرد که دستور اخراجش را - باید باناسف تأیید کنیم که شخصی مانند الکساندر ر و هومبولد (۱۳) در این راه نختسی تعیین کنند ، داشت - بدست آورد . خانواده به بروکسل پناهنده شد ، انقسلاب فوریه ناگهان ظاهر گردید . در لحظه ای که طفلیاتمه را بروکسل خریدن گرفت ، حکومت بلژیک ، تنهابه توقیف مارکس قناعت نکرد ، بلکه حتی زنش را بدون دلیل بزند ان انداخت . انقلاب ۱۸۴۸ در سال بعد به شکست انجامید . تبعید مجدد : اول به پاریس ، سپس بر اثر دخالت تازه حکومت فرانسه به لندن . در این ایام برای جنی مارکس ، مسئله تبعید و رخصتسایش مطرح بود . اوتوانست به اندوه نانی از مرک و ویسرویکی از دختران جوانتر غلبه کند ؛ ولی حکومت و مخالفان بورژواش - از لیبرالها گرفته تا دموکراتها - باهم دست یکی کرده بودند تا از طریق حقیرترین افترا ها شوهرش را ازبای در آورند ، در هکنا تمام مطبوعات را بروی او (مارکس) ببنند ، بنحویکه کلیه وسایل رفاهی را از چنگش بریانند و بطور ناگهانی او را در مقابل دشمنانش ، خلع سلاح شده رها کنند . و این وضع ، مدتی دراز بطول انجامید .

" ولی سرانجام ، پرولتاریای اروپائی شرایطی را باز یافت که با و اجازه میدادند که با آزادی بیشتری جنب و جوش در آید . آنترنا - یونال بریاشد . مبارزه طبقاتی پرولتاریا ، بطوری دربی ، به تمام کشورهای راه می یافت ؛ و شوهرش ، در صف مقدم جبهه ، در مبارزه شرکت داشت . این لحظه و لحظاتی که بدنال آن فرارسیدند ، بسیاری از خاطرات دردناک را از خاطره او (جنی مارکس) زدودند . اوتوانست مشاهده کند تمام افترا ، و تهمت هائی که همچون تگرگ بی امان بروی مارکس افتاده بود ، مانند برفی در مقابل آفتاب ، محسو شدند ؛ و تئوری بی که نابودی تمام احزاب ارتجاعی ، فتوالی یاد موکرات را نشانده گرفته بود ، جای خود را در تمام کشورهای ر بین کلیه زبانها باز کرده است . اوتوانست مشاهده کند که جنبش پرولتاری - جنبشی که با آن تئوری همچون یک جسم واحد بود - ، در نیای کهنه را - از روسیه گرفته تا امریکا - تکان داده و همچنان مطمئن به پیروزی پیش میروید .

" کاری که این چنین زنی - بر اثر هوش آنچنان عمیق و دقیقش ، بر اثر موقع شناسی سیاسی اش ، بر اثر انرژی و قدرت شخصیتش ، بر اثر از خود گذشتگی اش - برای همراهان مبارزه در مدت قریب چهل سال انجام داده است ، هیچگاه بزبان آورده نشده یا بروی صفحه کاغذ



۱۳۷

نیامده است . برای بی بردن باینهمه ، بیست و نوزده یك اوزندگی کرد . من همچنین میدانم که زنهای تبعیدشدگان کمون هنوز اغلب به افکرمی کنند ، و ما اکنون از نصایح او محروم شده ایم .

" نیازی نمی بینم که از شایستگی های فردی اوندکری بعیان بیآورم ، دستانتز به آنها بخوین واقفند و هیچگاه فراموششان نخواهند کرد . اگر یک زن وجود داشته باشد که بزرگترین خوشحالیین در این خلاصه میشد که خوشبختی و خوشحالی را بد یگران عرضه کند ، آن همین زن است ."

برسر قبر موث ، انگلس این کلمات را بزبان آورد :

" مارکس بارها در لحظات دشوار حزب را او مشورت کرد و از او نظر خواسته است . . . و در مورد شخص خودم باید بگویم : تمام کارهایی که پس از مرگ مارکس با انجام رسانیدم قسمت اعظمش را مدیون اشعه آفتاب وجود او و کمکی هستم که حضور او در خانه ام - که پس از مرگ مارکس ، چنین افتخاری را نصیب من کرده بود - ، بمن عرضه میداشت ."

ارزشی که او (موث) برای مارکس و خانواده اش داشت ، فقط مابعد آن واقفیم و هیچ بیانی قادر به ادای مطلب نیست . از ۱۸۳۷ تا ۱۸۹۰ ، او همیشه دوست و یاور ما بود .

توضیحات

(توضیحات همه جا از متن ترجمه فرانسه " سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی " - که نوشته حاضر در مقدمه آن آمده - از Editions Sociales می باشد ، و در مواردی که مترجم فارسی توضیحاتی اضافه کرده است با " م - ف " مشخص شده است .)

xalvat.com

(۱) منظور انگلس است . م . ف

(۲) Culte des autorites

(۳) Northern Star (ستاره قطبی) ، روزنامه شارتیستها (Chartistes) ی

انگلیسی بود که بوسیله اوگور و با همکاری جولیان هارتلی و ارنست جونز - بعنوان عمده - تئورین

دبیران آن - اداره میشد . New moral World (دنیای اخلاقی

جدید) ، ارگان رابرت اون (Robert Owen) ، سوسیالیست معروف انگلیسی

(۱۸۵۸ - ۱۷۷۱) بود .

(۴) Sainte Famille یا " انتقاد از نقد انتقاد " (Die heilige Fa...

milie oder Kritik des kritischen Kritik که در ۱۸۴۴ منتشر شد .

(۵) منظور " انتقاد از اقتصاد سیاسی " (۱۸۵۹) اوست . از این اثر ، در زبان فرانسه سه ترجمه



۱۳۸

موجود است : ۱- ترجمه لئون رمی (Leon Remy) ، پاریس ۱۸۹۹
 ۲- ترجمه لورا لافارگ (Laura Lafargue) ، پاریس، ۱۹۰۹
 ۳- ترجمه م . هوسون و ژ. بادیا (M.Husson - G.Badia)
 از Editions Sociales ، پاریس، ۱۹۷۲
 Die Lage der arbeitenden Klassen in England (۱)
 چاپ جدید در اشتوتگارت در ۱۸۹۲ ، ترجمه فرانسه بوسیله ژ. بادیا و ژان فردریک از Editions

xalvat.com

ons Sociales ، ۱۹۶۰

Ligue des Justes (۷)

(۸) انقلاب است که مارکس و انگلس را مجبور میکند که وارد آلمان شوند (مارس ۱۸۴۸) . در این فاصله ، مارکس از لژریک اخراج میشود ، همانطوریکه سه سال پیش از فرانسه اخراج شده بود (بار دیگر ، در ۱۸۴۹ بود که از فرانسه اخراج میگردد) . محاکمه کمیونستهای ککن ، چهار سال موخر بر این تاریخ (تاریخ ورود مارکس و انگلس به آلمان م . می باشد) (۱۸۵۲) .
 (۹) Wilhelm Wolff (۱۸۱۴ - ۱۸۰۹) : " مشاجره جوی قطعی پرشور و بیرحیم که سابق بر اینها از فقربا فندگان سیسیلی پرده برداشته و دلایل طغیانشان را بیان کرده بود (اندلسر) . Wolff بمعنای گرگ (Lupus) است .
 (۱۰) ضد ورتنگ (آقای اوچن د ورتنگ علم راه گرگینا کرده است) ترجمه (بزبان فرانسه) بوسیله E. Bottigelli . از Editions Sociales ، چاپ دوم . سال

۱۹۵۶

(۱۱) "Niobe des nation"
 (۱۲) یعنی آخرین ، ولی نه کمترین (منظور اینست که اگر تا کنیک نظامی ، آخرا ز همه نکرشده بایسن معنائیست که شناخت و دانش انگلس در این زمینه کمتر از موارد نکرشده در قبل می باشد م . ف)
 (۱۳) ژانویه ۱۹۴۵ . A. Humboldt ، جغرافیادان معروف ، در این زمان ، سفیر پروس در پاریس بود .